

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

ملاحظه فرمودید که مرحوم نائینی فرمودند که چون قضایا یا قضایای حقیقه است و یا قضایای خارجیّه این نزاع که آیا برای عام است؟ امر کردن با این که علم دارد به انتفاء شرط آیا امکان دارد یا نه؟ فرمودند این نزاع معقول نیست و بیانش را عرض کردیم و همچنین بیان مرحوم محقق خوئی (قدس سره) را هم متعرض شدیم که ایشان آمدند مسئله را در شرایط مجعول مطرح کردند و آن هم تفسیر دادند بین شرایط مجعولی که مستند در شرط جعل باشد و شرایط مجعولی که مستند در شرط جعل جاعل نباشد.

نکته مهم در فرمایش ایشان این بود که در این نزاع فرقی بین قضایای حقیقه و قضایای خارجیّه نیست، ما وقتی بحث می‌کنیم که آیا امر می‌توانید امر بکنند با این که علم دارد به انتفاء شرط می‌فرمایند بر خلاف آن چه که استاد ما مرحوم نائینی فرموده فرقی به نظر ما بین قضایای حقیقه و خارجیّه نیست به این بیان که درست است که در قضایای حقیقه فعلیت حکم دایر مدار فعلیت موضوع است، وقتی شارع می‌فرماید لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ این به عنوان يك قضیه حقیقه مطرح است فعلیت وجوب حج متوقف است بر فعلیت استطاعت، اگر استطاعت به مرحله فعلیت رسید این جا وجوب حج فعلیت پیدا می‌کند، اگر استطاعت به مرحله فعلیت نرسید وجوب حج فعلیت ندارد و در این جهت می‌فرمایند ما با مرحوم نائینی موافقیم که علم و عدم علم مولی و امر در این جهت نقشی ندارد مثلاً مولی علم دارد به این که استطاعت به فعلیت نمی‌رسد خوب ما نمی‌خواهیم بگوئیم که حالایی که مولی علم دارد به این که استطاعت به فعلیت نمی‌رسد آیا می‌تواند يك امری را به نحو فعلی جعل بکند اگر این را می‌گفتیم این جا اشکال شما مرحوم نائینی وارد بود که فعل در قضایای حقیقه فعلیت حکم دایر مدار فعلیت موضوع است و برای علم و عدم علم جاهل در این محدوده هیچ نقشی نیست.

مسلم است که اگر امر علم داشته باشد به این که استطاعت به فعلیت می‌رسد این علم او در فعلی بودن وجوب حج دخالت ندارد اگر علم داشته باشد به این که استطاعت به فعلیت نمی‌رسد باز این علم هم در عدم فعلیت وجوب حج نقشی ندارد، مرحوم آقای خوئی به استادشان مرحوم نائینی می‌فرمایند برای شما يك خلطی در این جا واقع شده، نزاع در این نیست که بیائیم در قضایا حقیقه بگوئیم اگر مولی و امر علم داشت به عدم فعلیت موضوع با این که علم دارد آیا حکم فعلیت دارد یا ندارد بلکه نزاع این است که در آن جایی که در همین قضایای حقیقه الآن قبول داریم ما که فعلیت حکم در این قضایا تابع فعلیت موضوع است اما اگر مولی در همین مثال وجوب حج از اول علم داشته باشد که احادی از مردم الا یوم القیامه مستتی نمی‌شوند آیا با وجود چنین علمی جعل این حکم نه فعلیت این حکم - جعل چنین حکمی از طرف مولی امکان وقوعی دارد یا ندارد؟ لذا بحث و نزاع در این است نه این که بیائیم بگوئیم که علم مؤثر شود در این که حکم فعلیت پیدا کند و عدم العلم مؤثر شود در این که حکم فعلیت پیدا نکند بحث در این نیست لذا ملاحظه فرمودید ولو قضایا قضایای حقیقه هم باشد این لذا يك صورت روشنی دارد که مولی که می‌داند که موضوع در این قضایا هیچ گاه به فعلیت نمی‌رسد آیا چنین حکمی را می‌تواند جعل کند یا نه؟

می‌آئیم سراغ قضایا خارجی: مرحوم نائینی در قضایا خارجی فرمودند آن جا درست به عکس قضایای حقیقه است فرمودند در قضایای حقیقه علم و عدم علم دخالتی ندارد اما در قضایای خارجی علم دخالت دارد، یعنی الآن اگر مولی بخواهد يك حکمی را برای يك موضوع خارجی معین جعل بکند آن که لازم است این است که مولی علم به وجود این موضوع داشته باشد. حالا می‌خواهد این موضوع در عالم خارج باشد می‌خواهد در عالم خارج نباشد برای جعل مولی در قضایای خارجی آن مقداری که لازم است علم مولی است، مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند در همین جا هم ما با شما مناقشه داریم آن وقت مرحوم نائینی وقتی قضایای خارجی را این طور معنا می‌کنند می‌فرمایند دیگر این نزاع معنا ندارد یعنی نزاع این که آیا آمر می‌تواند امر کند با علم به انتفاء شرط اگر قضایای حقیقه است لا دخل للعلم اگر قضیه خارجی است لا دخل للواقع بلکه تمام تأثیر برای علم است.

اشکال مرحوم خوئی

ایشان مرحوم آقای خوئی در مناقشه در این قسمت از فرمایش مرحوم نائینی می‌فرماید شما در این جا باز در این مسئله علم يك خلطی فرمودید این علم در قضایای خارجی که می‌گویند علم دخالت دارد مراد از این علم آن علمی که يك صفت نفسانی محض است و از اوصاف نفسانت و قائم به نفس است مراد این نیست، می‌فرمایند علمی که قائم به نفس است این داعی بر جعل است یعنی وقتی مولی علم دارد در عالم خارج زید موجود است این داعی می‌شود که بگوید زید را اکرام بکنید، يك حکمی را برای این زید قرار می‌دهد این علمی که قائم به نفس است، من الاوصاف النفسانية است این داعی برای جعل مولیست یعنی قبل از جعل مولیست مقدم بر جعل مولی است و آن علمی که در قضایای خارجی مطرح است و دخالت دارد علم به تحقق در عالم خارج است یعنی مولی علم داشته باشد به این که این موضوع در عالم خارج موجود است حالا که این چنین است آن وقت می‌آئیم می‌گوئیم در همین قضیه خارجی اگر مولی بپاید يك جعلی بکند و يك حکمی بکند و می‌داند که موضوع این قضیه خارجی در عالم خارج وجود ندارد آیا مع ذلك می‌تواند چنین جعلی را داشته باشد یا نه؟

نظر استاد محترم

از این توضیحاتی که دادیم روشن می‌شود که حق با مرحوم آقای خوئی است و این مناقشاتی که ایشان بر استادشان مرحوم نائینی وارد کردند وارد است یعنی در این نزاع فرقی بین قضایای حقیقه و قضایای خارجی نیست به همین بیان محکمی که ایشان فرمودند در این جا.

خوب! این جا تا به حال عرض کردیم يك عنوان نزاعی مطرح شده، عنوانش این است که آیا آمر با علم به انتفاء شرط می‌تواند امر کند یا نه؟ خوب توضیح دادیم ظاهر این عنوان يك عنوانی است غیر صحیح خوب جایی که شرط منتفی است مشروط هم منتفی است این چه نزاعی است که ما داریم مطرح می‌کنیم لذا برای تصحیح این نزاع اولین راه را که میشود تفصیل. تفصیلی است که مرحوم آخوند دادند به تبعیت از صاحب فصول فرمودند ما مقصود اختلاف در رتبه است یعنی آیا در مقام انشاء آمر می‌تواند امر کند در حالی که علم به انتفاء شرط در مقام فعلیت دارد. این يك بیان.

تفصیل دوم: بیان مرحوم نائینی بود که بین قضایای حقیقه و خارجی تفصیل دادند و باز آمدند فرمودند در هر دو تا این نزاع لا معنا له، تفصیل سوم را مرحوم آقای خوئی دادند که ما بیائیم اول بین شرایط جعل و شرایط مجعول فرق بگذاریم در شرایط مجعول هم باز يك تفصیلی دادند فرمودند آن چه که شرط برای مجعول است یا منشأ این شرط جعل مولی است مثل مثال‌هایی که دیروز عرض کردیم مولی می‌گوید ان کذبت فعليك دینار یقین هم دارد به این که این مخاطبش هیچ وقت دروغ نمی‌گوید اما برای اتمام و برای این که بیان کند که کذب چه مقدار از نظر من مولی قباحت دارد چنین بیانی را می‌آید ذکر می‌کند که این ان کذبت شرط است برای چه؟ نه برای جعل مولی برای مجعول و مجعول چیست در این جا؟ وجوب دینار - این مجعول است، شرطش کذب است این ان کذب هم شرطی است که خود جاعل آمده جعل کرده و دیروز عرض کردیم نظایر زیادی در عرف هم دارد در شرعیات هست عرض می‌شود که مثلاً حالا اگر کسی گفت اگر نسبت به قرآن اهانت کردی انسان به يك مؤمنی بگوید که اگر نسبت به قرآن اهانت کردی مثلاً باید این عقوبت را متحمل بشوی یقین هم داریم که او نسبت به قرآن هیچ وقت این اهانت را نمی‌کند.

و اگر شرط که شرط مجعول است منشأش عدم قدرت مکلف باشد - بگوئیم این فعل را انجام بده خوب شرطش قدرت مکلف است مولی هم می‌داند که این مکلف قدرت ندارد فرمودند در این جا چنین خطابی لغو است این هم بیان ایشان بود که می‌شود بیان سوم و در ضمن این بیان سوم کلام نائینی را هم رد کردند.

بیان مرحوم امام

بیان چهارم بیان امام (رض) است در کتاب مناهج الوصول در جلد دوم صفحه 59 به بعد، در آنجا سه تا مطلب امام فرمودند مجموعاً:، مطلب اول فرمودند این حرفی که مرحوم آخوند به تبع صاحب فصول زد که ما بیائیم بگوئیم در این جا آن امر اولی مراد امر به حسب انشاء است آن انتفاء شرط مراد شرط به حسب مقام فعلیت است می‌فرمایند این با ظاهر ادلة طرفین سازگاری ندارد وقتی ما ادلة طرفین را می‌بینیم این بیان با ادلة طرفین هیچ سازگاری ندارد این یک.

مطلب دومی که فرمودند، فرمودند: ما بعید نمی‌دانیم که این نزاع یعنی این که آیا امر به علم به انتفاء شرط جایز است یا نه؟ از تتمه بحث طلب و اراده باشد، به این بیان خوب يك اختلاف خیلی مهمی است که ما هم مفصل بحث کردیم در بحث طلب و اراده و آن این که آیا طلب و اراده اتحاد دارند آن چه که در نفس انسان به عنوان اراده است همان طلب است، طلب همان اراده است یا این که بین طلب و اراده تباین وجود دارد می‌فرمایند کسانی که می‌گویند طلب و اراده بینشان تباین وجود دارد این ها این حرف را می‌زنند می‌گویند ممکن است امر چیزی را طلب کند و لا یرید اما اراده نکند، خوب اراده از شرایط برای طلب است ممکن است امر چیزی را طلب کند اما و لا یرید اما کسانی که می‌گویند طلب و اراده یکی است و اتحاد دارند این‌ها می‌گویند نمی‌شود که امر چیزی را طلب کند و اراده نکند. مطلب سومی که فرمودند، فرمودند طلب همان مبنایی که ما داریم که ما می‌گوئیم قضایا الا قسمین است یعنی این تقسیم بندی و این تقسیمی که الآن داریم می‌گوئیم از ابتکارات امام (رض) در علم اصول است می‌فرمایند قضایا یا قضایای شخصی است و یا قضایای قانونیه که ما هم در همین امسال در اوائل سال بحث مفصل این مبنای امام را ذکر کردیم، می‌فرمایند يك وقت خطاب شخصی است یعنی الان شما می‌آئید به زید می‌گوئید که شما زید افعَل کذا و می‌دانید شرط این عمل هم در زید منتفی است می‌فرمایند در قضایای شخصی در خطابات شخصی اگر امر علم به انتفاع شرط داشته باشد این جا چون انبعاث امکان ندارد بعثت هم امکان ندارد طلب هم امکان ندارد.

اما قسم دوم: قضایای قانونیه یا به تعبیر دیگر خطابات عام قانونی است، می‌فرمایند که در آن جایی که مولی دارد يك خطابی را به عنوان خطاب قانونی حالا این که به آن می‌گویند قانونی چرا یعنی چون در مقام تقنین است در مقام قانونگذاری است دارد يك خطابی را به عنوان قانون در شرع خودش بیان می‌کند می‌فرماید که **أَقِمْوا الصَّلَاةَ** می‌فرمایند این خطاب، خطاب عام قانونی در خطابات قانونیه مکلفین کل واحد واحد در نظر گرفته نمی‌شوند و لذا از جاهایی که امام با مرحوم نائینی و مشهور مخالفت کرده همین است که مرحوم نائینی و مشهور می‌گویند این **أَقِمْوا الصَّلَاةَ** به تعداد مخاطبین انحلال پیدا می‌کند یعنی این يك حکمی است به حسب ظاهر حکم واحد اما به حسب واقع و به حسب تعداد مکلفین احکام متعدده. امام می‌فرمایند ما این را قبول نداریم ما قبول نداریم انحلال را، قبول نداریم تعدد حکم را که بگوئیم این جا این حکم به تعداد مخاطبین متعدد می‌شود این جا يك خطاب قانونی است به نظر شریف ایشان در خطابات قانونیه اصلاً مکلف و حالات مکلف و اینکه آیا مکلف قادر است یا قادر نیست اصلاً به این توجهی نمی‌شود شارع می‌خواهد بیان بکند که یکی از قوانین شرع من این است که نماز واجب است در این شرع.

سپس می‌فرمایند این خطاب قانونی فقط يك شرط دارد شرطش این است که در میان این مردم لا اقل کسی باشد یا چند نفری باشند که بتوانند به این خطاب عمل بکنند، مفهوم چیست؟ مفهومش این است که اگر مولی علم دارد که اصلاً تا يوم قیامت احادی قدرت بر عمل به این خطاب را ندارد در این فرض می‌گویند چنین خطابی لغو است و جایز نیست اما آن جایی که مولی خطاب قانونی می‌کند اما می‌داند در میان این مردم بعضی هستند که قدرت انجام این خطاب را داشته باشند و می‌داند کثیری از مردم قدرت امتثال و اتیان را ندارند می‌فرماید این جا مانعی ندارد چه شد نتیجه؟

نتیجه این شد که روی نظر شریف ایشان این نزاع در خطابات شخصی لا یمکن یعنی اگر سؤال کنند که آیا آمر می‌تواند امر کند با علم به انتفاع شرط می‌فرمایند در خطابات شخصی لا یمکن. پس این نزاع اگر قضیه T قضیه شخصی شد می‌فرمایند لا يجوز و اگر قضیه قضیه قانونیه شد می‌فرمایند يجوز.

یعنی اگر مولی در خطابات قانونی علم دارد که بعضی از این مکلفین شرط برای امتثال را ندارند مع ذلك می‌تواند این قانون را برای همه این‌ها نه برای خصوص آن دو سه نفری که قدرت دارند چون وقتی می‌گوئیم خطاب عام است یعنی برای همه است می‌تواند این قانون را برای همه جعل بکند. ببینید قضایای حقیقه با خطابات عام قانونیه فرق دارند، نائینی انحلال را قبول دارد تعدد حکم را در همان قضایا قبول دارد امام انحلال و تعدد حکم را قبول ندارد، این تمام انظار در این باب.

نظر استاد محترم

ما قبلاً يك مناقشاتي نسبت به این مبناي امام به عقل قاصر خودمان ذکر کردیم و نتوانستیم این مبنا را بپذیریم در میان این تحقیقاتی که در این بحث شده آن چه که با دقت می‌شود پذیرفت فرمایش مرحوم آقای خوئی است که ما توضیحش را هم دادیم دیگر نیازی به اضافه و تکلمه ندارد.

ثمره این بحث: فقط نکته‌ای که این جا باقی می‌ماند این است که برای این بحث يك ثمره هم ذکر کردند، گفتند آقا ثمره بحث این است که اگر کسی در روز ماه رمضان عالماً عامداً افطار کرد و می‌داند تا غروب شرط وجوب صیام ندارد علم دارد به انتفاع شرط یعنی الآن مثلاً ساعت ده صبح است از خواب بلند شد بگوید من نیم ساعت دیگر می‌خواهم بروم مسافرت من که می‌خواهم نیم ساعت دیگر بروم مسافرت الآن من بیایم افطار بکنم این جا آمدند گفتند کفاره بر این واجب است.

برخی گفتند این جعل وجوب کفاره با این که آمر می‌داند این شرط صیام را تا شب ندارد، این نیم ساعت دیگر می‌خواهد برود مسافرت یا نیم ساعت دیگر مریض می‌شود و می‌افتد، این جا گفتند آمر امر به کفاره با این که شرط این کفاره که عبارت از صیام باشد منتفی است خوب این الآن نیم ساعت دیگر بلند می‌شود از شهر می‌رود بیرون می‌شود مسافر عنوان مسافر را پیدا می‌شود و دیگر روزه بر او واجب نیست. این را به عنوان ثمره این بحث ذکر کردند.

نظر مرحوم نائینی

این جا مرحوم محقق نائینی فرموده این ثمره ربطی به این بحث و این نزاع ندارد چرا؟ بیانی که ایشان دارند در این بحث این است فرمودند که این که ما بگوئیم کفاره بر این واجب است، با این که نیم ساعت دیگر می‌خواهد برود مسافرت چون الآن افطار کرده قبل از این که از حد ترخص خارج بشود افطار کرده باید کفاره بدهد این مبنا است بر این که ما بگوئیم وجوب صیام انحلال پیدا می‌کند به تکالیف متعدده، یعنی بگوئیم از اول طلوع فجر به تعداد زمان‌ها و آنات تا غروب ما وجود صیام داریم هزار تا وجوب صیام داریم به تعداد هر دقیقه يك وجوب صیام داشته باشیم، اگر این را گفتیم خوب این الآن صیام بر او واجب است افطار کرد کفاره باید بدهد اما اگر گفتیم وجوب صیام تکلیف واحد ارتباطی هیچ تکلیف واحده تکالیف متعدده نیست این جا دیگر کفاره بر او واجب نمی‌شود.

بیان مرحوم خوئی

مرحوم آقای خوئی باز در محاضرات به این بیان استادشان هم مناظره کردند این را قبول دارند که این ثمره‌ای که ذکر کردند برای این نزاع، ثمره این نزاع نیست این را قبول دارند ثمره نزاع این که آیا آمر امر کند با علم به انتفاع شرط ثمره‌اش این نیست و بعد فرمودند که ما با استادمان از این جهت مخالفت می‌کنیم که این که کفاره واجب است یا واجب نیست ربطی به این ندارد که آیا تکلیف به سوم انحلال به تکالیف متعدده دارد یا ندارد؟ پس چیست؟ می‌فرمایند ما این جا ادله‌ای داریم و روایاتی داریم من افطر عالماً عامداً فی نهار شهر رمضان اطلاّش این را می‌گیرد و این باید کفاره بدهد می‌گوید نیازی به این بحث اصولی که آیا انحلال دارد یا ندارد نیازی به او نیست.

نتیجه گیری

نتیجه این می شود که ثمره ای را هم که برای این بحث ذکر کردند این ثمره ثمره مترتبه بر این بحث نیست. بحمدلله هم اصل نزاع و هم اقوال و هم انظار و هم تحقیق در مطلب. فردا ان شاءالله بحث جدید که آیا اوامر به طبايع تعلق پیدا می کنند یا به افراد سبک بحث ما هم این است که آقایان در هر بحثی اول مطلب کفایه را ببینند و ما هم مطلب کفایه را اجمالاً اول می گوئیم بعد وارد تحقیق در مطلب می شویم.